

از زمان وقوع آتش‌سوزی، ارواح جانباختگان برج گرنفل* فرهنگ سیاسی کشوری به شدت چندپاره و چنددسته را به تسخیر خود درآورده است و همچنان احتمال بروز حادثه‌ای مشابه بر فضای سیاسی سنگینی می‌کند، هرچند دلتمردان و طبقه سیاسی طرفدار آنها توجه بسیار اندکی به این موضوع معطوف می‌دارند. تولید آثار هنری نمی‌تواند بر این حماقت بی‌رحمانه سرپوش بگذارد یا آن را جبران کند. امیدوارم این مداخله نه تنها شاهدهی بر غم و اندوهی باشد که بیان آن فراتر از گنجایش کلمات است، بلکه باعث برانگیخته شدن احساس همدلی، همدردی و در واقع شرم از عوامل بروز این مصیبت شود.

این حادثه اتفاقی نبود. زبانه‌های آن آتشی که آن جان‌های عزیز را به تاراج برد، پیش‌بینی شده بود. از قبل هشدارهایی داده شده بود، شواهد و دلایل کافی مبنی بر هشدار آمیز بودن وضعیت ساختمان ارائه شده بود. مشکلات و خطرات ساختمان بر کسی پوشیده نبود، اما اقدامی در جهت رفع این مشکلات و خطرات برداشته نشد. فساد مالی مانع از تأیید وجود این خطرات برای ساختمان شده بود. ذهنیت «استعماری» دولت محلی و نمایندگان، واسطه‌ها و کارگزاران متعدد آن باعث تشدید امراض قدرت‌طلبی، طمع، فساد و بی‌اعتنایی شده بود.

اکنون، مدت‌ها پس از اطفای آتش‌سوزی، جزئیات اساسی و توالی به‌وقوع پیوستن وقایع آن شب به‌طور گسترده در دسترس عموم قرار گرفته است. کارزار بی‌سابقه و قابل‌پیش‌بینی بازماندگان، داغدیدگان، حامیان و نزدیکان آنها، یاد و خاطر آن حادثه دلخراش و تراژدی را زنده نگه داشته است. سال‌ها، برگزاری راهپیمایی‌های سکوت ماهانه، ارائه سخنرانی‌های پرشور و دستکاری هنرمندانه نمادهای اثرگذار (به‌ویژه رنگ سبز) سرپوش گذاشتن بر فاجعه گرنفل و فراموش کردن آن را دشوار می‌کند. برای مدتی، به‌لطف تلاش خستگی‌ناپذیر گزارشگر راکس مارتل، انتقادهای به‌جا و درست بازماندگان در برنامه‌های خبری تلوزیون محلی لندن مکرراً مطرح شده است. گروه کوچکی از شاعران، مخالفان و روشنفکران مردمی همچنان آتش این خشم را در حاشیه رسانه‌های معتبر روشن نگاه داشته‌اند.

علیرغم به‌جریان‌افتادن تحقیقات رسمی به‌ظاهر ادامه‌دار در خصوص چگونگی و چرایی به‌وقوع پیوستن این آتش‌سوزی، حقایق آنگونه که باید مورد بررسی قرار نمی‌گیرند. اعتراض بازماندگان و نزدیکان جانباختگان توسط مقصران احتمالی بروز این حادثه در زیر پوششی از اطلاعات نادرست و گمراه‌کننده مدفون شده است. بمباران تبلیغاتی آلوده به فریب و دورویی از هر سمت و سویی انجام شده است تا به شک و تردیدها پیرامون این خطای محرز دامن بزنند. این تکنیک‌های معروف تجاری به قطعیت اظهار نظرها خدشه وارد می‌کردند و ارائه توضیحات شفاف و روشن را غیرممکن می‌ساختند، زیرا بررسی آنها را به بعد موکول می‌کردند. زمان خود اسلحه‌ای بُران به‌دست قدرتمندان است که از آن برای فرسودگی و ناامیدی در میان مخالفان خود بهره می‌برند.

در نتیجه، علیرغم وجود حقایق انکارناپذیر، حدود مرز مسئولیت مسببان این جنایت به‌روشنی تعیین نشده است. وقتی هرازگاهی مقصران این حادثه ناگهان در معرض دید قرار می‌گیرند، دوربین‌های شرکتی آنها را احاطه می‌کنند تا آنها را از بیان حقایق شوک‌کننده بازدارد. وقاحت مستتر در جریان رسیدگی به پرونده آتش‌سوزی برج گرنفل به‌منظور عادی و طبیعی جلوه دادن بروز این فاجعه است. ما به این بی‌تفاوتی خو گرفته‌ایم و می‌اندیشیم هیچ جایگزینی برای این شیوه کنونی سازمان‌دهی زندگی انسانی و محاسبه ارزش‌های ناچیز و گذرای آن وجود ندارد.

بنابراین، وحشت واقعی این قتل‌ها در تصویری عمیقاً نگران‌کننده‌ای است که از پشت‌پرده فساد مؤسسات در بریتانیای کنونی به‌دست می‌دهند. فساد، ظلم، مشارکت در جرم، تحقیر و بی‌اعتنایی هم علت و هم معلول بروز این فاجعه هستند. همه این عوامل به تسخیر ماشین سرمایه‌داری درنده‌خو و بی‌دروپیکر درآمده‌اند و سپس از طریق منافذ و روزه‌های بیگانه‌هراسی و نژادپرستی به بیرون نشت می‌کنند. ترکیب این عوامل پژواک‌هایی ناخوشایند و گوش‌خراش از بی‌اعتنایی و نفرت ایجاد کرده‌اند که نمونه‌ای از آن را می‌توان به واکنش (عدم واکنش) رسمی به آتش‌سوزی ویرانگر 439 جاده نیوکراس در سال 1981 یافت.

انفجار آتش‌فشان خشم‌های فروخته در پی بروز این حادثه سریع و ناگهانی صورت گرفت بود، اما فرونشاندن آن با کندی و آهستگی به‌پیش‌رفت. اوج این خشم را می‌توان نه‌تنها در فرهنگ مصونیت صاحبان کسب‌وکارهای کلان و دلتمردان، بلکه در فرایندی چندلایه جستجو نمود که انسانیت واقعی را فقط در زندگی و نیازهای ثروتمندترین ساکنان منطقه سلطنتی کنزینگتون و چلسی می‌داند. افراد عادی از طبقه کارگری عناصر زائد و نامطلوب تلقی می‌شود، به‌همین دلیل به مناطق خاکستری‌رنگ جامعه تبعید شده‌اند، جایی که در آن از برقراری عدالت خبری نیست و ارزش جان آنها تقریباً برابر با هیچ در نظر گرفته می‌شود. این بیگانگان دارای حق شهروندی به این جامعه تعلق ندارند. زندگی افراد طبقات فرودست و محروم بی‌اهمیت است. از آن بالا، حتی ممکن است تفاله‌ای در هیبت انسان به‌نظر برسند. جای تعجب نیست که وقتی قربانیان به مقابله برمی‌خیزند و حقوق پای‌مال‌شده خود را مطالبه می‌کنند، نه‌تنها مقامات هیچ‌گونه شأن و مقامی برای آنها قائل نمی‌شوند، بلکه آن را تهدیدآمیز و خصمانه نیز می‌پندارند. با این ادعا که اشتراکات بشری مفهومی مبهم و خارج از تصور است.

یک پرسش اساسی: «کشتن چه کسی بی عقوبت باقی می ماند؟» این پرسشی است که در مورد فاجعه برج گرنفل بی پاسخ مانده است، همچنان که در تلاشی طولانی مدت و چندلایه برای احقاق حقوق 97 نفری که در تراس های ورزشگاه هیلزبورو جان خود را از دست داده اند، بی پاسخ مانده است. یافتن پاسخ برای این پرسش ما را به سمت انجام تحقیقات بیشتر که منجر به آشکار شدن واقعیت قضیه می شود، وامی دارد. جان چه کسی مهم است؟ برای فوت چه کسی باید عزا دار شد؟ چگونه این کشتارهای بی دلیل را می توان شناسایی و در خاطرها زنده نگه داشت؟ باید دریابیم که آیا هنر می تواند نقشی در فرایند دشوار بهبود و بازیابی روحیه قربانیان و بازماندگان فاجعه ایفا کند یا خیر. فرایند سوگواری نمی تواند تکامل یا ادامه پیدا کند، زیر همزمان فرد مجبور است در چندین جبهه مبارزه کند و این موضوع عملاً مسیرهای بهبودی را مسدود می کند. قرار گرفتن در مسیر بهبودی احتمالاً با احساس خشم، سرخوردگی و فشار ناشی از مبارزه مستمر با موانع اداری و قضایی صرفاً برای شنیده شدن و درک شدن دشوارتر نیز می شود.

مداخله حزبی استیو مک کوئین و فعالیت های او در این زمینه با شنیدن تکه ای از آوازه پرنده ای در تاریکی شب آغاز شد. در ابتدا از بازدیدکنندگان خواسته می شود چشم انداز وسیع شهر لندن و نمای کلی آن را در نظر بگیرند و به اشکال متنوع معماری شهر لندن که از ارتفاع زیاد قابل مشاهده است، ببینند. شهر ما با همه مناطق و محلات گوناگونش، سیستمی زنده است که در امتداد افقی پرغبار و آلوده کشیده شده است. لنز دوربین از درختان بی برگ زمستان در زیر نور بی رومق خورشید به سرعت عبور می کند، استادیوم ومبلی را پشت سر می گذارد و به طرف حومه غربی لندن محدود به جاده وستوی به پیش می رود، با احداث این جاده شورش های نژادی سال 1958 فرونشست و وضع محله نانتینگ دیل سروسامان پیدا کرد و شهر چهره جدیدی به خود گرفت. ثروتمندان و فقرا در کنار یکدیگر با صلح و صفا زندگی می کردند، تا اینکه فقرا به مکان دیگری رانده شدند.

ناگهان زشتی برجی به خاکسترنشسته و سوخته در مرکز شهر دهن کجی می کند. در سکوتی به نشانه ادای احترام به قربانیان این فاجعه و همبستگی با بازماندگان آن و در همراهی با راهپیمایی های ماهانه سکوت برای عدالت خواهی، عزاداری برای قربانیان و در تأیید انسانیت آنها، دوربین بی صدا در اطراف سازه آسیب دیده و رنجور ساختمان به گردش درمی آید. حرکت دورانی چرخش به دور آن نقطه ثابت، همچنان که بازدیدکنندگان را به درون گرداب می کشد، باعث ایجاد حالت تهوع در آنها می شود. همچنان که دوربین به حرکت منور خود ادامه می دهد، اشکال هندسی نامنظم و درهم برهم سازه پدیدار می شود. حرکت چرخشی به تدریج سبب بوجود آمدن حالت هیپنوتیزم می شود، و همچنان که این بنای یادبود از پوسته ضایعه روحی و دلخراش خود جدا می شود، مکمک درون ساختار داربستی آن بر ما نمایان می شود. کیسه های پلاستیکی صورتی رنگ پر از مخروبه روی هم انباشته شده اند. کارمندان اداره پزشکی قانونی مجهز به تجهیزات حفاظتی شخصی در کنار پنجره های فلزی روباز، که پرتوهای خورشید پایان روز بر آن می تابد، در یک قاب قرار گرفته اند. وقتی بازدیدکننده آگاهی خود را کاملاً نسبت به جهت های مکانی از دست می دهد، حرکت دوربین متوقف می شود و منظره صوتی شهر باز می گردد تا ماهیت عادی این پدیده آشفته و در عین حال استثنایی، مشخص شود.

از همان آغاز، کارکنان شرکت حمل و نقل لندن و حومه در ایستگاه جاده لاتیمر مصرانه مردم را از آنچه «گردشگری بلایا» خوانده می شود، باز می داشتند. هنگام ادای احترام به قربانیان در روزهای نخست پس از آتش سوزی، به نظر می رسید که انگار حتی عمل سر بر آوردن و نگاه کردن به برج صراحتاً ممنوع شده بود. بی تردید برخی هنوز هم نگاه کردن به بنای سوخته ساختمان را درست نمی دانند و حق انجام این کار را به خود نمی دهند. برخی، که در سایه لاشه فولادی و بتنی آن ساکن بوده اند و تعنشین گازهای سمی شعله های آتش آن را در هوا استنشاق کرده بودند، ممکن است حتی از فیصله پیدا کردن موضوع، از دید پنهان شدن ساختمان و از فراموشی موقت پیش از فرو ریختن کامل ساختمان خوشحال باشند. این واکنش ها قابل درک است، اما چرا آنها از بررسی نحوه و دلایل بروز این فاجعه امتناع می کنند؟ پوسته ساختمان همزمان درسی تاریخی، خانه ای ویران، قبر و بنای یادبود است. چگونه می توان این گالری آزردهنده را با تمامی جوانب گوناگون آن مورد بررسی و ارزیابی قرار داد؟

برای من، اثر استیو مک کوئین گویای این مسئله است که در بنای آسیب دیده و زخم خورده این ساختمان مفاهیم و معناهای زیادی گنجانده شده است و تجربه رویاروی ما با آن در عین شوک آور و دردناک بودن، می تواند آموزنده و عبرت آموز نیز باشد. پذیرش فروتنانه درس هایی که این حادثه با خود دارد، می تواند با حفظ عواطف و احساسات ما نسبت به جوانب دردآور و فاجعه آور یا درک پیچیدگی سیاسی این لحظه همراه باشد، در این لحظه متوقف کردن تلاش ها برای دانستن تمامی ابعاد قضیه اقدام درستی نیست. تازمانی که تمامی ابعاد این ساختمان برای ما روشن نشود، نمی توانیم ادعا کنیم که به درستی حادثه برج گرنفل را درک کرده ایم.

بیا بید امیدوار باشیم که این تمرین برهم زننده آرامش فکری در درک و بزرگداشت این حادثه در عین حال می تواند سبب بهبودی و بازیابی نیز شود. تنها از بازدیدکنندگان می خواهد که شرایط حاکم بر پیوند خود با فاجعه برج گرنفل را دوباره مورد بازبینی قرار دهند و با احساسات ناخوشایند خود از بکارگیری ابزار هنر برای پاسخگویی به دردها و رنج های بشری در طول تاریخ و عدم پذیرش واقعیت کنار بیایند، زیرا هنر از این قابلیت برخوردار است که شیوه های متفاوت نگاه کردن به زندگی را بازگو و بازتاب دهد. کمک های متقابل و نگرانی های همدلانه و دلسوزانه که به صورت خودجوش در حمایت از قربانیان این حادثه که از دولتی ناکارآمد، بی احساس و بی اعتنا سرخورده شده بودند- برانگیخته شد- دقیقاً به این احتمال اشاره دارد. این مسیر آزمایشی به

مقصود منتهی می‌شود که در آن شهروندان بریتانیا طعم عدالت را بیشتر از اکنون می‌چشند. و شاید پیام‌آور برقراری دموکراسی
بهتری نیز باشد که در آن چنین رویدادهای سهمگینی هرگز به‌وقوع نمی‌پیوندد.

STEVE M^GQUEEN
GREENFELL